هو العلیم

متن کامل روایت عنوان بصری با ترجمه آن

علامه آیة الله حاج سیدمحمدحسین حسینی طهرانی

رضوان الله علیه

روح مجرد، ص ۱۷۶

این روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام منقول است، و مجلسی در کتاب «بحارالأنوار» ذکر نموده است؛ و چون دستورالعمل جامعی است که از ناحیه آن إمام هُمام نقل شده است، ما در اینجا عین الفاظ و عبارات روایت وبه دنبال آن ترجمه‌اش را بدون اندک تصرّف ذکر می‌نمائیم تا محبین و عاشقین سلوک إلی اللَه از آن متمتّع گردند:

أقُولُ: وَجَدْتُ بِخَطِّ شَیخِنَا الْبَهَآئِی قَدَّسَ اللَه رُوحَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قَالَ الشَّیخُ شَمْسُ الدِّینِ مُحَمَّدُ بْنُ مَکی: نَقَلْتُ مِنْ خَطِّ الشَّیخِ أحْمَدَ الْفَرَاهَانِی رَحِمَهُ اللَه، عَنْ عُنْوَانِ الْبَصْرِی؛ وَ کانَ شَیخًا کبِیرًا قَدْ أتَی[1] عَلَیهِ أ رْبَعٌ وَ

---

[1] در «أقرب الموارد» گوید:«عَنْوَنَ الکتابَ عَنْوَنَةً: کتَب عنوانَه و یقال: عَلْوَنَهُ وَعَنَّهُ وَ عَنَّنَهُ وَعَنّاه. والاسْم: العُنْوان. عُنوانُ الکتابِ وعِنْوانُه وعُنْیانُهُ وعِنْیانُهُ: سِمَتُه ودیباجَتهُ؛ سُمّی به لأنّهُ یعِنُّ لهُ مِن ناحیتِه. وأصلُه عُنّانٌ کرُمّانٍ. وکلُّ ما اسْتَدْلَلْت بشَیءٍ

تِسْعُونَ سَنَةً.

قَالَ: كنْتُ أخْتَلِفُ إلَى مَالِك بْنِ أنَسٍ سِنِيـنَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ عَلَيهِ‌السَّلاَمُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إلَيهِ، وَ أحْبَبْتُ أنْ ءَاخُذَ عَنْهُ كمَا أخَذْتُ عَنْ مَالِك.

«می‌گویم: من به خطّ شیخ ما: بهاءالدّین عامِلی قَدَّس اللَه روحَه چیزی را بدین عبارت یافتم:

شیخ شمس الدّین محمّد مکی (شهید اوّل) گفت: من نقل می‌کنم از خطّ شیخ احمد فراهانی رحمة اللَه از عُنوان بصری؛ و وی پیرمردی فرتوت بود که ازعمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت.

او گفـت: حال من این طور بود که به نزد مالک بن أنس رفت و آمد داشتـم.

چون جعفر صادق علیه‌السّلام به مدینه آمد، من به نزد او رفت و آمد کردم، و دوست داشتم همان طوری که از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز

یظْهِرک علی‌غَیـرِه‌فعُنوانٌ لَه؛ یقال: الظّاهرعُنْوان الباطِن.»

تحصیل علم نمایم.»

فَقَالَ لِی یوْمًا: **إنِّ رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَ مَعَ ذَلِك لِی أ وْرَادٌ فِی کلِّ سَاعَةٍ مِنْ ءَانَآءِ اللَیلِ وَ النَّهَارِ، فَلاَ تَشْغَلْنِی عَنْ وِرْدِی ! وَ خُذْ عَنْ مَالِك وَ اخْتَلِفْ إلَیـهِ کمَا کنـْتُ تَخْـتـَلِفُ إلَیهِ.**

«پس روزی آن حضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتّشان مرا مورد نظر و تحت مراقبه دارند.)و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، أوراد و اذکاری دارم که بدانها مشغولم. تو مرا از وِردم و ذِکرم باز مدار! و علومت را که می‌خواهی، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، همچنان که سابقاً حالت اینطور بود که به سوی وی رفت و آمد داشتی.»

فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِك، وَ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَ قُلْتُ فِی نَفْسِی: لَوْتَفَرَّسَ فِی خَیرًا لَمَا زَجَرَنِی عَنِ الِاخْتِلاَفِ إلَیهِ وَ الأَخْذِ عَنْهُ.

فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّی اللَه عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ

سَلَّمْتُ عَلَيهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْغَدِ إِلَى الرَّوْضَةِ وَ صَلَّيتُ فِيهَا رَكعَتَينِ وَ قُلْتُ: أَسْأَلُك يا اللَه يا اللَه ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَى قَلْبَ جَعْفَرٍ، وَ تَرْزُقَنِى مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِى بِهِ إِلَى صِرَاطِك الْمُسْتَقِيمِ !

«پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیر جزئی را هم تفرّس می‌نمود، هر آینه مرا از رفت و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد.

پس داخل مسجد رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله شدم و بر آن حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا ! ای خدا ! من از تو می‌خواهم تا قلب جعفر را بهمن متمایل فرمائی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم !»

وَ رَجَعْتُ إِلَى دَارِى مُغْتَمًّا وَ لَمْ أَخْتَلِفْ إِلَى مَالِك بْنِ أَنَسٍ لِمَا أُشْرِبَ قَلْبِى مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ.

فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِى إِلاَّ إِلَى الصَّلَوةِ

الْمَكتُـوبَةِ، حَتَّـى عِيـلَ صَبْرِی.

فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِی تَنَعَّلْتُ وَ تَرَدَّيتُ وَ قَصَدْتُ جَعْفَرًا، وَ كانَ بَعْدَ مَا صَلَّيتُ الْعَـصْرَ.

«و با حال اندوه و غصّه به خانه‌ام بازگشتم؛ و بجهت آن که دلم از محبّت جعفر اشراب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن أنس نرفتم. بنابراین از منزلم خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت بجای آورم) تا به جائی که صبرم تمام شد.

در اینحال که سینه‌ام گرفته بود و حوصله‌ام به پایان رسیده بود نعلَین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را بجا آورده بودم.»

فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ اسْتَأذَنْتُ عَلَيهِ، فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ فَقَالَ:

مَا حَاجَتُك ؟!

فَقُلْتُ: السَّلاَمُ عَلَى الشَّرِيفِ.

فَقَالَ: هُوَ قَآئِمٌ فِی مُصَلاَّهُ. فَجَلَسْتُ بِحِذَآءِ بَابِهِ. فَمَا

لَبِثْتُ إلاَّ يسِيـرًا إذْ خَرَجَ خَادِمٌ فَقَالَ: ا دْخُلْ عَلَى بَرَكةِ اللَه. فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ عَلَيهِ. فَرَدَّ السَّلاَمَ وَ قَالَ: **اجْلِسْ ! غَفَرَ اللَه لَك !**

«پس چون به درِ خانه حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت. در اینحال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری ؟!

گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابلدرِ منزل حضرت نشستم. در اینحال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم کهخادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و

فرمودند: بنشین ! خداوندت بیامرزد!»

فَجَلَسْتُ، فَأطْرَقَ مَلِيا، ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ، وَ قَالَ: **أبُو مَنْ ؟!**

قُلْتُ: أبُو عَبْدِاللَه !

قَالَ: **ثَبَّتَ اللَه كنْيتَك وَ وَفَّقَك يا أبَا عَبْدِاللَه ! مَا مَسْألَتُك ؟!**

فَقُلْتُ فِی نَفْسِی: لَوْ لَمْ یکنْ لِی مِنْ زِیارَتِهِ وَ التَّسْلِیمِ غَیرُ هَذَا الدُّعَآءِلَکانَ کثِیـرًا.

«پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداختند وسپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: کنیه‌ات چیست ؟!

گفتم: أبو عبداللَه (پدر بنده خدا)

حضرت گفتند: خداوند کنیه‌ات را ثابت گرداند و تو را موفّق بدارد ایأبو عبداللَه ! حاجتت چیست ؟!

مـن در ایـن لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیـدار و سلامی کـه برحضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دگری نباشد، هر آینه بسیار است.»

ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ ثُمَّ قَالَ: **مَا مَسْألَتُك ؟!**

فَقُلْتُ: سَألْتُ اللَه أنْ یعْطِفَ قَلْبَك عَلَی، وَ یرْزُقَنِی مِنْ عِلْمِك. وَأ رْجُو أنَّ اللَه تَعَالَی أجَابَنِی فِی الشَّرِیفِ مَا سَألْتُهُ

فَقَالَ: **يا أَبَا عَبْدِاللهِ ! لَيسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يقَعُ فِى قَلْبِمَنْ يرِيدُ اللهِ تَبَارَك وَ تَعَالَى أَنْ يهْدِيهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلاً فِينَفْسِك حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَ اسْتَفْهِمِ اللهِ يفْهِمْك!**

«سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه می‌خواهی ؟!

عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای أبا عبداللَه ! علم به آموختن نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده استواقع می‌شود. پس اگر علم می‌خواهی، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و بواسطه عملکردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمائی تا خدایت ترا جواب دهد و بفهماند.»

قُلْتُ: يا شَرِيفُ ! فَقَالَ: **قُلْ: يا أَبَا عَبْدِاللهِ !**

قُلْتُ: يا أبَا عَبْدِاللَه ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيةِ ؟!

قَالَ: **ثَلاَثَةُ أشْيآءَ: أنْ لاَ يرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَه مِلْكا، لأنَّ الْعَبِيدَ لاَ يكونُ لَهُمْ مِلْك، يرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَه، يضَعُونَهُ حَيثُ أمَرَهُمُ اللَه بِهِ؛ وَ لاَ يدَبِّرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيـرًا؛ وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ.**

فَإذَا لَمْ يرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَه تَعَالَى مِلْكا هَانَ عَلَيهِ الإنْفَاقُ فِيمَا أمَرَهُ اللَه تَعَالَى أنْ ينْفِقَ فِيهِ؛ وَ إذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيـرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيهِ مَصَآئِبُ الدُّنْيا؛ وَ إذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أمَرَهُ اللَه تَعَالَى وَ نَهَاهُ، لاَ يـتَـفَرَّغُ مِنْهُمَا إلَى الْمِرَآءِ وَ الْمُبَاهَـاةِ مَعَ النَّاسِ.

فَإذَا أكرَمَ اللَه الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلاَثَةِ هَانَ عَلَيهِ الدُّنْيا، وَ إبْلِيسُ، وَ الْخَلْقُ. وَ لاَ يطْلُبُ الدُّنْيا تَكاثُرًا وَ تَفَاخُرًا، وَ لاَ يطْـلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَ لاَ يدَعُ أيامَهُ بَاطِلاً.

فَهَذَا أوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَى. قَالَ اللَه تَبَارَك وَ تَعَالَى:

﴿تِلْك الدَّارُ الأخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لاَ يرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الأرْضِ وَ لاَفَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُـتَّـقِيـنَ.﴾[1]

«گفتم: ای شریف ! گفت: بگو: ای پدر بنده خدا (أبا عبداللَه) !

---

[1] آیة ۸۳، از سورة ۲۸ : القصص

گفتم: ای أبا عبداللَه ! حقیقت عبودیت کدام است ؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است مِلکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای مِلک نمی‌باشند، همه اموال را مال خدا می‌بینند، و در آنجائی که خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می‌گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش مِلکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می‌شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مُدبّرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال و فرصتی

برای خودنمائی و فخریه نمودن با مردم پیدا نماید.

پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده اندوزی و فخریه و مباهات با مردم نمی‌رود، آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزّت و علوّ درجه خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند.

و این است اولین پلّه از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فَساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتبِ پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است.»

قُلْتُ: یا أَبَا عَبْدِاللَه ! أَوْصِنِی !

قَالَ: **أُوْصِیك بِتِسْعَةِ أَشْیآءَ، فَإِنَّهَا وَصِیتِی لِمُرِیدِی الطَّرِیقِ إِلَی اللَه تَعَالَی، وَ اللَه أَسْأَلُ أَنْ یوَفِّقَك لِاسْتِعْمَالِهِ.**

ثَلاَثَةٌ مِنْهَا فِی رِیاضَةِ النَّفْسِ، وَ ثَلاَثَةٌ مِنْهَا فِی الْحِلْمِ،

وَ ثَلاَثَةٌ مِنْهَا فِی الْعِلْمِ. فَاحْفَظْهَا، وَ إیاك وَ التَّهَاوُنَ بِهَا !

قَالَ عُـنْوَانٌ: فَفَرَّغْتُ قَلْبِی لَهُ.

«گفتم: ای أباعبداللَه ! به من سفارش و توصیه‌ای فرما !

گفت: من تو را به نُه چیز وصیت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوندمسألت می‌نمایم تا ترا در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.

سه تـا از آن نُه امر درباره تربیت و تـأدیب نفس است، و سه تا از آنها درباره حلم و بردباری است، و سه تا از آنها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان آنها را به خاطرت بسپار، و مبادا در عمل به آنها از تو سستی و تکاهل سر زند !

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.»

فَقَالَ: **أَمَّا اللَوَاتِی فِی الرِّیاضَه: فَإیاك أنْ تَأکلَ مَا لاَ تَشْتَهِیهِ، فَإنَّهُ یورِثُ الْحَمَاقَةَ وَ الْبَلَهَ؛ وَ لاَ تَأکلْ إلاَّ عِنْدَ**

الْجُوعِ؛ وَ إِذَا أَكلْتَ فَكلْ حَلاَلاً وَسَمِّ اللهَ وَ ا ذْكرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللهَ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ:

«مَا مَلأَ ءَادَمى وِعَآءًا شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ»؛ فَإِنْ كانَ وَ لاَ بُدَّ فَثُلْثٌ لِطَعَامِهِ وَثُلْثٌ لِشَرَابِهِ وَ ثُلْثٌ لِنَفْسِهِ.

«پس حضرت فرمود: امّا آن چیزهائی که راجع به تأدیب نفس استآن که: مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی می‌کند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله را که فرمود: هیچوقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علیهذا اگر بقدری گرسنه شد که ناچار از تناول عذا گردید، پس به مقدار ثُلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آن را برای آبش، و ثلث آن را برای نفَسش.»

وَ أَمَّا اللَوَاتِي فِى الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَك: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً!

وَ مَنْ شَتَمَك فَقُلْ لَهُ: إِنْ كنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ

فَأسْأَلُ اللهَ أنْ يغْفِرَ لِي؛ وَ أنْ كنْتَ كاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللهَ أسْأَلُ أنْ يغْفِرَ لَك. وَ مَنْ وَعَدَك بِالْخَنَى فَعِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَآءِ.

«و امّا آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگوئی ده تا می‌شنوی به او بگو: اگر ده کلمه بگوئی یکی هم نمی‌شنوی !

و کسی که ترا شتم و سبّ کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می‌گوئی راست می‌گوئی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گوئی دروغ می‌گوئی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مژده بده که من درباره تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم.»

وَ أمَّا اللَوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَآءَ مَا جَهِلْتَ، وَ

إياك أنْ تَسْأَلَهُمْ تَعَنُّتًا[1] وَ تَجْرِبَةً؛ وَ إياك أنْ تَعْمَلَ بِرَأيك شَيئًا، وَ خُذْ بِالِاحْتِياطِ فِى جَمِيعِ مَا تَجِدُ إلَيهِ سَبِيلاً؛ وَ اهْرُبْ مِنَ الْفُتْيا هَرَبَك مِنَ الأسَدِ، وَ لاَ تَجْعَلْ رَقَبَتَك لِلنَّاسِ جِسْرًا !

قُمْ عَنِّى يا أبَا عَبْدِالله ! فَقَدْ نَصَحْتُ لَك؛ وَ لاَ تُفْسِدْ عَلَى وِرْدِى؛ فَإنِّ امْرُؤٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِى. وَ السَّلاَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى[2]

«و امّا آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علماء بپرس آنچه را که نمی‌دانی؛ و مبادا چیزی را از آنها بپرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان بپرسی. و مبادا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلافِ امر داری

احتیاط را پیشه خود ساز و از فتوی دادن بپرهیز

---

[1] در« أقرب الموارد» گوید : «تَعَنَّتَه : أدْخلَ علَيه الأذَى و طَلب زَلَّتَه و مَشقَّتَه؛ يقال: جَآءَهُ مُتَعَنِّتًا أى طالبًا زَلَّتَه . وـ فى السّؤال : سَألَه على جَهَة التَّلبيسِ علَيه ؛ و رُبَّما عُدِّى بِعَلَى

[2] « بحار الأنوار» طبع حروفى مطبعة حيدرى ، ج ١ ، ص ٢٢٤ تا ص ٢٢٦ كتاب العلم ، باب هفت : آدَاب طلبِ الْعِلم و أحكامِه ، حديث ١٧

همانطور که از شیر درنده فرار می‌کنی؛ و گردن خود را جِسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

ای پدر بنده خدا (أباعبداللَه) دیگر برخیز از نزد من ! چرا که تحقیقاً برای تو خیرخواهی کردم؛ و ذِکر و وِرد مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آن که مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی می‌کند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می‌نماید.»[1]

[1] روح مجرد، متن، ص ۱۷۶.